



## طرف بستن، طرف بر بستن، طرف برداشتن

سید محمد دبیر سیاقی

در شماره دهم دوره بیست و پنجم مجله سخن (ص ۱۰۵۷) است. شرح ذیل اقتراح گونه آمده بود:

در شعر فارسی بارها به عبارت «طرف بر بستن» یا «طرف بستن» برمی خوریم. معنی اجمالی این عبارت را می دانیم که بهره مند شدن یا سود بردن است چنان که در این بیت حافظ:

به غیر آن که بشد دین و دانش از دستم  
دگر بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم<sup>۱</sup>

یا در این شعر:

طرف کرم ز کس نیست این دل پر امید من  
گرچه صبا همی برد قصه من به هر طرف<sup>۲</sup>

اصل این تعبیر مجازی چه بوده است؟ کلمه طرف، به سکون راء، به معنی کناره چیزی و کمر بند است، اما چگونه بستن کمر بند به معنی سود بردن آمده است، و حال آن که معنی متعارف و عادی آن آماده شدن برای کاری است، چنان که در عبارت کمر خدمت بستن بارها به کار رفته

از خوانندگان دانشمند سخن، خواهشمندیم که اگر می توانند در حل این مشکل ما را راهنمایی کنند. به سبب تعطیل شدن مجله در سال بعد، شرحی که در پاسخ آن اقتراح گونه تهیه شده بود، مجال نشر نیافت. اینک آن شرح:

در همه فرهنگ‌های عربی برای کلمه «طرف» در معنی اسمی آمده: «چشم؛ منزلی از منازل قمر؛ دو ستاره در مقدم جبهه با نام عین الاسد (بدان سبب که هر دو چشم اسد است)؛ پشک؛ پایان هر چیزی.»

و در معنی مصدری چنین آمده است:

«بر گردانیدن کسی را از چیزی؛ بر یکدیگر نهادن پلک‌ها؛ جنبانیدن هر دو پلک چشم را؛ چشم بر هم زدن و نیز بر چشم کسی زدن تا آب از آن روان گردد؛ چیزی به چشم رسیدن که از آن اشک ریزان گردد؛ طیانچه زدن» و...

اما در فرهنگ‌های فارسی صورت بسیط و نیز صورت

۱. دیوان حافظ به تصحیح علامه قزوینی، ص ۲۱۴.

۲. همان، ص ۲۰۱.



مرکب این لغت و صورت مصدر مرکبی آن را دوشادوش و ورود لغات عربی در آثار منظوم و منثور فارسی نمی‌یابیم. چه، قدیم‌تر شاهدهی که برای استعمال آن داریم از مسعود سعد سلمان (۴۳۸ - ۵۱۵ هـ) است و قدیمی‌ترین فرهنگی که این لغت را ضبط کرده است دستور الافاضل تألیف حاجب خیرات دهلوی (۷۴۳ هجری) می‌باشد؛ فرهنگی که به تعبیری چهارمین فرهنگ فارسی است که تألیف گردیده، یعنی پس از لغتنامه اسدی طوسی (۴۵۸ هجری) فرهنگ قوأس (پس از ۶۹۰ هجری) و بعد از صحاح الفرس محمدبن هندوشاه نخجوانی (۷۲۷ هجری). (اگر فرهنگ قطران را در این ترتیب و شماره در نظر نیاوریم).

در فرهنگ میرزا ابراهیم که سال تألیف آن (۹۸۶ یا ۹۸۹ هجری) است و از نظر زمان پس از فرهنگ‌های مورد اشاره قرار دارد معنی طرف، به فتح اول و سکون را، گوشه چشم و منزلی از منازل قمر است و بند نقره و آهن و غیر آن و نیز کمر بند.<sup>۳</sup>

در فرهنگ جهانگیری از جمال‌الدین حسین اینجو (تألیف شده در ۱۰۰۵ تا ۱۰۱۷ هجری) آمده است:

طرف بستن با اول مفتوح به ثانی زده، کنایه از حاصل کردن باشد. خواجه حافظ راست:

کس به دور تو..... الخ.<sup>۴</sup>

سروری در مجمع‌الفرس (۱۰۲۸ هجری) تقریباً همان عبارت و شاهد فرهنگ جهانگیری را نقل کرده است و اضافه‌ای ندارد.<sup>۵</sup>

محمدحسین بن خلف تبریزی در برهان قاطع (تألیف شده در ۱۰۶۲ هجری) آورده است:

طرف به فتح اول ... و سکون ثانی به معنی گوشه و کنار باشد و گوشه و کنار چشم را نیز گویند و بند نقره و آهن جامه صندوق را هم گفته‌اند.

و به معنی کمر بند هم آمده است و ذیل طرف بر بستن آورده است: کنایه از نفع یافتن و چیزی حاصل کردن باشد

از کسی یا جایی.<sup>۶</sup>

عبدالرشید تَتوی در فرهنگ رشیدی (تألیف شده در ۱۰۶۴ هجری قمری) می‌نویسد:

طرف بستن، یعنی حاصل کردن فایده، چه طرف در اصل به معنی گلیچه کمر است و بستن آن موجب زینت و آرایش است.<sup>۷</sup>

غیاث‌الدین رامپوری صاحب فرهنگ غیاث اللغات (تألیف شده در ۱۲۴۲ هجری قمری) می‌آورد:

طرف به فتح اول و سکون راء مهمله به معنی چشم و جنبانیدن چشم و جنبانیدن پلک و نگر بستن و به معنی گوشه و کناره؛ و به استعمال فارسی به معنی گلیچه کمر که برای آرایش بندند، و به معنی بند زر و نقره که بر کمر بندند و به معنی ساخت [زیورات زین و یراق و ستام] هم آمده است.

و در ذیل طرف بستن می‌نویسد:

حاصل کردن و فایده و نفع برداشتن، چه طرف به معنی گلیچه کمر است و بستن آن موجب زینت است (از رشیدی و بهار عجم و سراج و چهار شربت) و وجه تسمیه که مذکور شد از رشیدی است.<sup>۸</sup>

فرهنگ‌های متأخر بر معانی «طرف» و نیز «طرف بستن» که نقل شد، چیزی نیفزوده‌اند.

در فرهنگ فارسی معین معانی ذیل برای طرف آمده است: چشم و مژه؛ گوشه و کنار چشم؛ نگاه از گوشه چشم؛ کناره و پایان چیزی؛ منتهی و پایان هر چیز؛ انتها؛ گلیچه کمر که برای آرایش بندند؛ کمر بند و نیز؛ بر یکدیگر نهادن پلک‌ها را؛ چشم بر هم زدن؛ برگرداندن چیزی را؛ رد کردن.

و نیز ترکیبات:

طرف بر بستن: کنایه از نفع یافتن و سود بردن طرف برداشتن، طرف بر بستن.

طرف بستن: سود بردن، نفع یافتن، نتیجه گرفتن.

طرف یافتن: طرف بستن.

۳. نقل از دو نسخه خطی کتابخانه لغتنامه دهخدا.

۴. فرهنگ جهانگیری به تصحیح دکتر عقیقی، ج ۳، ص ۴۳۱. مجمع‌الفرس سروری، تصحیح نگارنده، ج ۳، ص ۱۶۳۶.

۶. برهان قاطع، به تصحیح دکتر معین، انتشارات زوار، ج ۳، ص ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳.

۷. فرهنگ رشیدی چاپ کلکته، ۱۸۷۲ میلادی، ج ۲، ص ۷۵.

۸. غیاث‌اللغات، به کوشش نگارنده، انتشارات کتاب‌فروشی معرفت تهران، در دو مجلد ۱۳۳۷ شمسی، ج ۲، ص ۳۰ و ۳۱.



در لغتنامهٔ دهخدا، طَرْف ذیل سه عنوان آمده است؛ یکی در معنی اسمی با معانی: چشم با سه شاهد از مولوی و یک شاهد از بدر جاجرمی؛ مژه؛ گوشه و کنار چشم؛ اسپرک؛ منزلی از منازلِ قمر به نام عین‌الاسد؛ پشک؛ جوانمرد؛ مَعْرَب ترف؛ منتهی و پایان هر چیزی.

دوم در معنی مصدری با معانی: برگردانیدن چیزی را از چیزی، رد نمودن؛ بر یکدیگر نهادن پلک‌ها را؛ چشم بر هم زدن، جنبانیدن پلک‌ها. نگرستن؛ بر چشم کسی زدن چیزی را که آب روان شود؛ نگرستن به سوی کسی یا طپانچه زدن کسی را...

سوم در استعمال فارسی با معانی: گلیچهٔ کمر که برای آرایش بندند. گل کمر؛ بند زر و نقره که بر کمر بندند. (با شاهدهی از مسعود سعد و سه شاهد از خاقانی و شاهدهی از کتاب النقص)؛ کمر بند؛ گوشه و کنار.

و نیز ترکیبات:

- طرف دامن: گوشهٔ دامن، با شاهدهی از سالک یزدی.
- طرف کلاه (کله) با شاهدهی از حافظ.
- طرف برقع و طرف دستار با شاهدهی از ابوطالب کلیم.
- طرف بام؛ طرف چمن و جز آن.
- طرف ابرز بلند کردن در محل تعظیم، با شاهدهی از طالب املی.

و نیز به معانی: ساخت اسب، ساز و برگ اسب، زین و برگ اسب و در اصطلاح هیأت و علم مُلک: برج سرطان. در مصادر مرکب آورده است:

طرف برستن: نفع یافتن و چیزی حاصل کردن از کسی یا جایی (با دو شاهد از حافظ و شاهدهی از دکتر رعدی و سنجر کاشی).

طرف برداشتن: طرف بستن، (با شاهدهی از محسن تأثیر).  
طرف بستن: حاصل کردن و فایده و نفع برداشتن (با شاهدهی از حافظ و شاهدهی از طاهر وحید). سود بردن (با شاهدهی از مولوی و شاهدهی از حافظ).

در فرهنگ بزرگ سخن برای طرف در معنی اسمی آمده: گوشه و لبهٔ هر چیز مانند کلاه یا دامن؛ چشم یا گوشهٔ چشم؛ کمر بند و آنچه برای آرایش کمر می‌بندند؛ و اصطلاحی در نجوم.

و در معنی اسم مصدری: پلک چشم به هم زدن؛ یک لحظه، یک آن.

و به عنوان مصدر مرکب، طرف برستن؛ طرف برگرفتن؛ طرف بستن؛ طرف کلاه بر شکستن (در شکستن)؛ طرف کلاه کج نهادن؛ طرف گشودن از چیزی؛ طرف یافتن.

شاهدهی از متون منثور و منظوم برای هریک آورده است که نقل خواهیم کرد

\*\*\*

از مجموع آنچه از فرهنگ‌ها نقل شد برمی‌آید که کلمهٔ «طَرْف» پس از درآمدن به زبان فارسی استعمال نو یافته و جداگانه و نیز با مصادری چون برستن، برداشتن، برگرفتن، و بستن به کار رفته است. و طبیعی است که به کار رفتن آن بیش از نخستین لغتنامه و فرهنگی باشد که آن را ضبط کرده است، یعنی در شعری از مسعود سعد سلمان (۴۳۸ تا ۵۱۵ هجری) که بدان اشاره کردیم و متعاقباً نیز نقل خواهیم کرد.

اما این کلمه مانند بسیاری لغات و کلمات دیگر محدود و محصور در معنی اصلی نمانده و به کنایه و مجاز توسعه یافته و معانی نو گرفته است و ترکیبات مصدری آن نیز مثلاً چون یکی از معانی طَرْف کمر بند بوده است، «طرف بستن» می‌توانسته است معنی بستن کمر بند داشته باشد که بعدها بدان معنی گلیچه (کلیچه) که مرادف گل کمر و قلاب و سگک کمر است داده‌اند به مناسبت شکلی که قلاب کمر داشته، چه گلیچه به معنی قرص ماه و «گلیچهٔ سیم» به معنی ماه شب چهاردهم است.

پس بنا بر آنچه گفته شد «طَرْف» کمر بندی شده است با گلیچه یا گل کمر، از زر یا از سیم (نقره) که بستن آن به گفتهٔ رشیدی و غیاث‌الدین رامپوری مایهٔ زینت و آرایش می‌بوده است؛ یعنی چیزی شبیه «مکر هزار چشمه» و کاربرد آن.

اما توسعه دیگری نیز در معنی آن بعدها پیدا شده است و دیدیم که غیاث‌اللغات به معنی بند زر و نقره که به کمر بندند آورده و در این حال مرادف کمر زر یا کمر زرین شده است و کسی که چیزی مکرری بر میان خود می‌بسته است عنوان «زرین کمر» می‌داشته.

از طرفی هم می‌دانیم که کمر همانند کلاه از علائم و نشانه‌های داشتن مقام و منصب عالی بوده است و صاحب کلاه و خداوند کمر شخصی بوده است محتشم و با نام و جاه؛ خاصه که با کمر زر یا کمر زرین باشد.

فرخی سیستانی می‌گوید:



بندگان تو عَماری و مَهْد  
خادمان تو با کلاه و کمر<sup>۹</sup>

و نیز او راست:

گفتا که به میراث و به سر هنگامان مانی  
امروز کلاه و کمرت باید ناچار<sup>۱۰</sup>

و منوچهری دامغانی می گوید:

پادشاهی که به رومش در صاحب خبران  
پیش او صف سماطی زده زرین کمران<sup>۱۱</sup>

شاهد «کمر هزار چشمه» را از تاریخ بیهقی نقل می کنیم:

خواجه خلعت ببوشید: قبای سقلاطون بغدادی بود سپیدی  
سپید ... و کمری از هزار مقال پیروزه‌ها در او نشانند.<sup>۱۲</sup>

و شاهد کلاه را از شاهنامه حکیم فردوسی:

بماند اندر او جهن جنگی شگفت  
کلاه بزرگی ز سر برگرفت<sup>۱۳</sup>

\*\*\*

با توجه به آنچه نقل شد «طرف بستن» معنی کمر زر یا کمر  
سیم دارای قلاب و سگک و گل زرین یا سیمین بستن داشته  
و نیز توسعاً به معنی یافتن نظام و جاه و منصب و فوائد مترتب  
بر آن بوده است که البته معنی اصلی و مجازی که نقل شد  
مغایر معنی آماده شدن برای انجام دادن کاری نیست که بنا به  
مندرجات مجله سخن معنی متعارف آن است.  
اینک شواهدی را که برای کلمه طرف و ترکیبات مصدری  
آن یعنی طرف بر بستن، طرف برداشتن، طرف بستن، طرف  
برگرفتن، طرف کردن، طرف یافتن جمع آورده‌ایم به ترتیب  
تاریخی نقل می کنیم.

### ۱. شواهد طرف

«به زیارت عزیز یزی رفت. سلام کرد و گفت ... چونستی؟ و در  
طرف از خود غایب گشت.»

(خواجه عبدالله انصاری، مجموعه رسائل، ص ۳۵)

گفتی هریک به ایماي طرف مرا می خوانند.

(مقامات حمیدی، ص ۵۴)

لعل تو طرف ز رست بر کمر آفتاب  
وصل تو مهره تب است در دهن از دها

(دیوان خاقانی به تصحیح دکتر سجادی، ص ۳۷)

صبح نهد طرف زر بر کمر آسمان  
آب کند دانه هضم در شکم آسیاب

(دیوان خاقانی، ص ۴۸)

هر شب برای طرف کمرهای خادمانش  
دریای چرخ لؤلؤ لالا برافکند

(دیوان خاقانی، ص ۱۳۷)

رز ایشان به تیغ ستدن، به تازیانه بخشیدن و بدان ترگ کلاه  
و طرف کمر آراستن مورث دو وبال و موجب دو نکال است.

(مرزبان نامه به تصحیح روشن، ج ۲، ص ۱۲۹)

بگذر ز کبر و ناز که دیده‌ست روزگار  
چین قبای قیصر و طرف کلاه کی

(دیوان حافظ به تصحیح قزوینی، ص ۲۹۷)

### ۲. شواهد طرف بر بستن

با رفیقان بد چه پیوندی  
زین حریفان چه طرف بر بندی

(مثنوی‌های سنائی، طریق التحقیق، ص ۱۱۷)

سود کردم من از تجارت تو  
طرف بر بستم از بصارت نگر

(دیوان کمال اسماعیل به تصحیح دکتر بحرالعلومی، ص ۴۵۴)

به غیر آن که بشد دین و دانش از دستم  
بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم

(دیوان حافظ، ص ۲۱۴)

پیداست از آن میان چه بر بست کمر  
تا من به کمر چه طرف بر خواهم بست

(دیوان حافظ، ص ۳۷۶)

چو شاخ بارور از باغ دهر اهل تمیز  
بجز شکستگی خود چه طرف بر بستند

(محمّدطاهر وحید (از آندراج)

که پیش راه تو گیرد که طرف بر بندد  
چو بر سپاه مخالف روان کنی

(سنجر کاشی (از بهار عجم)

عمر ار کنی همه صرف، زو بر نبندی طرف  
کاریست سخت شگرف، باریست سخت گران

دکتر رعدی (از لغتنامه دهخدا ذیل طرف بر بستن)

۹. دیوان فرخی به تصحیح نگارنده انتشارات زوار، ص ۱۳۵.

۱۰. دیوان منوچهری به تصحیح نگارنده، انتشارات زوار، ج ۳، ص ۱۹۰.

۱۱. تاریخ بیهقی به تصحیح دکتر فیاض، ص ۱۹۰، ج ۲.

۱۲. شاهنامه، جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، ج ۱۳، بیت ۱۱۵۲.



عزم را جزم کرده‌ام که تا توانی و استطاعتی هست طرفی  
بربندم

(جمالزاده، تلخ و شیرین، ص ۱۸)

### ۳. شواهد طَرْف برداشتن

با اهل سخن نشین و طرفی بردار  
از کیسهٔ عُمر نقد صرفی بردار  
در معرکهٔ هنر به نیروی سخن  
با تیغِ زبانی سرِ حرفی بردار

محسن تأثیر (از آندراج)

### ۴. شواهد طَرْف بر گرفتن

از این توشهٔ جاودان هر چه بیشتر می‌توانیم طرف برگیریم

سعید نفیسی (نمونه‌هایی از نثر فصیح معاصر، ص ۲۱۶)

### ۵. شواهد طَرْف بستن:

سعدی به بندگیش کمر بسته‌ای و لیک  
مَنْت منه که طرفی ازین کس نیست بار

(کلیات سعدی، به تصحیح دکتر مصفا، ص ۴۷۴)

طوطیان خاص را قندیست ژرف  
طوطیانِ عام ازین خود بسته طرف

(مثنوی مولوی، دفتر ششم، ص ۳۵۴)

طرفِ کرم ز من نیست این دلیل پُر امید من  
گرچه سخن همی برد قصهٔ من به هر طَرْف

(دیوان حافظ، ص ۲۰۱)

بندی زان میان طرفی کمروار  
اگر خود را نبینی در میانه

(دیوان حافظ، ص ۲۹۷)

کس به دور نرگست طرفی نیست از عافیت  
به که نفروشد مستوری به مستانِ شما

(دیوان حافظ، ص ۱۰)

شکوه آصفی و اسب، باد و منطق طیر  
به باد رفت و ازو خواجه هیچ طرف نیست

(دیوان حافظ، ص ۱۹۰)

دنیا فقیرست که از وی طرفی نمی‌توانید بست؛ جان از شما  
ستاند و نان در عوض دهد.

(مکاتیب قطب، ص ۲۶۱)

از سلسلهٔ زلف کسی طرف نبسته است  
عمریست که من ربط به این سلسله دارم

صائب (از بهار عجم)

شوربختی حاصلِ دریا ز گوهر پروریست  
از سخن سنجی جز این طرفی سخن پرور نیست

کلیم کاشانی (از بهار عجم)

### ۶. طرف کردن: گلِ کمر ساختن؛ قلاب کمر قرار دادن.

تا تو کمری بستنی باریک میان را  
گویی که میان بستنی و یحک به خبر بر  
مانا که ز رخم زرین کردی ز فراق  
کردی ز رُخم طرف و نشاندی به کمر بر

مسعود سعد سلمان (دیوان مصحح یاسمی، ص ۶۷۴)

اگر می‌خواهی که این لعل را طرف کمر ایمان کنی  
صواب آن باشد که دیباچهٔ کتاب به نام آخرین امامان کنی.

(عبدالجلیل قزوینی، کتاب النقص، ص ۱۴۳)

### ۷. طرف کلاه بر شکستن

گوشه‌گیران انتظار جلوه‌داری خوش کنند  
بر شکن طرفِ کلاه و بُرقع از رخ برفکن

(دیوان حافظ، ص ۲۶۹)

### ۸. طرف کلاه (کله) کج نهادن

نه هر که طرفِ کله کج نهاد و تند نشست  
کلاه‌داری و آیینِ سروری داند

(دیوان حافظ، ص ۱۳۰)

■

